

### متن پرسش

با سلام. بنده وقتی به زندگی معصومین علیهم السلام نگاه می‌کنم سوالاتی برایم پیش می‌آید و یکی از آن‌ها این است که حداقل در نظر من رفتار و گفتار آن‌ها (الف) زاهدانه است تا عارفانه (ب) خوف و بیمناکی بر امیدواری رجحان دارد (ج) از همه مهمتر عابدانه است نه عاشقانه. من نمی‌دانم ادبیات عاشقی و معشوق بودن خداوند چگونه وارد آموزه‌های ما شده است. اما هر چه می‌نگرم رابطع معصومین با خداوند مطلقاً رابطه معشوق و عاشق نیست، چون این رابطه به نحوی یک هم‌شانی می‌خواهد که جل‌شان الله. همه حرف معصومین حول محور بندگی ذلت پایین دستی احتیاج خدمت‌گذاری اظهار ادب و خضوع می‌گردد نه چیز دیگری. هم محبتی است محبت بنده به ارباب است نه محبت من به عشقم! اما در سیره عرفا، شاعر و غیر شاعر عالم و غیر عالم اصلاً زهد و خوف به آن معنا مشاهده نمی‌شود بلکه همه‌اش امیدواری و پیوستن و در جوار بودن باهم بودن و کیف و عشق و صفا است! این شیوه‌اژه چگونه قابل فهم است؟ من اشتباه می‌فهمم یا حرف‌های دیگر غلط است؟ آیا این‌ها توهّمات عرفاست و حق را ائمه می‌گویند و می‌کنند؟ یا حریم عظمت الهی آن قدرها هم دست‌نیافتنی نیست و ائمه ادب به خرج می‌دهند؟ من چند روز است اتفاقی کتابی راجع به سیره امام هشتم می‌خوانم، یک زندگی فوق‌العاده معمولی با ترس و خوف از خداوند و امید رهایی از عذاب. نه شوق و سرمستی و هیجان و شور و سماعی در کار است نه حرف‌های قلمبه سلمبه. نه به وجد آمدن از چیزی وجود دارد (هنر شعر طبیعت وجود خودشان و...) فقط و فقط یک زندگی زاهدانه که غایات الغایاتشان این است خداوند به آن‌ها مرحمت کند و عذابشان نکند و بنده خوبی باشند. اگر این درست است که وای به حال ما که خدا را تا قد خودمان پایین کشیده ایم... اگر خداوند انقدر عظمت دارد که اینها اینجوری رفتار می‌کنند که وای به حال ما. اگر اینها خدا را به خاطر عظمت او می‌پرستند پس آقای طاهر زاده ما را به جای دیگری می‌خواند که می‌گوید بپرستید تا نور شوید تا قیامتی شوید تا در افقی که پیش رویتان گسترده می‌شود به آن بالا بالاها و شایستگی محلیت برای تجلی اسما برسید. استاد نمی‌گوید خدا را چون خداست بپرستید. از خدا می‌خواهم آن‌گونه که خواستم و نوشتم حرف‌هایم را بفهمید و پاسخ دهید

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم. البته بنده هیچ تأکیدی ندارم که عرایض بنده را دنبال فرمائید، به همان چیزی که رسیده‌اید پای بند باشید ولی فکر می‌کنم با دقت در سخنان ائمه «علیهم‌السلام» باید بین

خوف و رجاء جمع کرد تا آنجایی که هیچ کدام بر دیگری رجحان نداشته باشد بدین لحاظ نگاهی به مناجات‌های ختمه عشر یا مناجات شعبانیه که بیندازید آن ذوات مقدس را هم خائف از خدا می‌یابید و هم مُحبّ. و یا در مناجات شعبانیه می‌بینید تا آنجا جلو هستند که از خدا می‌خواهند در انقطاع کامل از غیر خودش قرارشان دهد و حاصل این انقطاع باز شدن چشم دلشان باشد تا با چشم حق عالم را بنگرند و از این هم بالاتر، متصل به معدن عظمت الهی گردند که با تجلی نور عظمت، فنای در فنا پیش می‌آید. از این روایت مشهور در اصول کافی غفلت نفرمایید که رسول خدا «صلوات الله علیه و آله» می‌فرماید: «أَفْضَلُ النَّاسِ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَضْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلِيٍّ يُسْر» برترین انسان آن‌ها کسی است که عاشق عبادت باشد و با وی هم آغوش گردد، و از طریق بدن خود همراه آن باشد و خود را برای عبادات فارغ گرداند، در این حال چنین کسی دیگر نگران آن نیست که زندگی او به سختی بگذرد یا به آسانی. (کافی، ج ۲، ص ۸۳) و یا این که در وصف اصحاب امام حسین «علیه السلام» می‌فرماید: «هَذَا مُنَاحُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ- وَ هَاهُنَا تُهْرَاقُ دِمَاؤُهُمْ- طُوبَى لِكَ مِنْ تَرْبَةِ عَلَيْكَ تُهْرَاقُ دِمَاءَ الْأَحِبَّةِ»: اینجا محل پیاده شدن ایشان است. اینجا محل اثاث و خیمه آنان می‌باشد، اینجا خونشان ریخته خواهد شد، خوشا بحال تو خاکی که خونهای محبوب آن‌ها روی تو ریخته خواهد شد. درست است که عبادات هم در حدّ خوف از جهنم و یا طمع به بهشت مورد قبول است ولی رجحان عبادت احرار را نباید در روایات مورد غفلت قرار داد و یا امثال این آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» که می‌فرماید: انسان‌هایی هستند که نفس خود را تماماً با خدا در ازای رضوان الهی معامله می‌کنند.

موفق باشید